

نسیخه

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی
سال هشتم / شماره اول / پیاپی ۱۴ / بهار - تابستان ۱۴۰۱

مبانی مکتب تفکیک از نظر محمدرضا حکیمی^۱

محمدصادق فرزام^۲

چکیده

محمدرضا حکیمی نگرش عده‌ای از فقها به علوم بشری را، که از بیرون وارد حوزه دینی شده‌اند، «مکتب تفکیک» خواند. پیروان این مکتب، در مورد علوم بشری، بیشتر دغدغه‌ای اعتقادی و معارفی داشته‌اند. آنان در مباحث فقهی و سیاسی اختلاف اجتهادی داشته‌اند، ولی در این نکته با هم موافق بوده‌اند که باید اصل دین را، که نص صریح کتاب و سنت است، از علوم بشری، که هر لحظه در حال تغییر و دگرگونی است، جدا کرد و از ورود این علوم به حوزه دین جلوگیری کرد تا بتوان حقیقت نظر قرآن و اهل بیت را در مباحث گوناگون درک کرد. پیداست که وارد شدن این علوم به حوزه دین باعث پدید آمدن تأویل‌های تازه از قرآن و سنت می‌شود و همین به دور شدن از مکتب وحی می‌انجامد. تفکیک یعنی منفک کردن فهم متون دینی از فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی که خود از علوم بشری قلمداد می‌شوند. حکیمی تعقل را از فلسفه جدا می‌داند و معتقد است مخالفت با فلسفه لزوماً مخالفت با تعقل نیست، بلکه می‌توان در «سایه وحی» از «تعقل فطری و الستی» بهره برد و به تازه‌هایی از معارف دینی دست یافت. این نوشتار می‌کوشد مبانی فکری حکیمی در این حوزه را آشکار کند.

کلیدواژه‌ها

مکتب تفکیک، محمدرضا حکیمی، نقد فلسفه و عرفان، فلسفه و دین.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۱۸؛ کد: 20.1001.1.24764302.1401.8.1.5.8.dor

۲. دانش‌پژوه سطح فلسفه اسلامی، حوزه علمیه قم (mf.farzam@yahoo.com)

۱. بیان مسئله

طریقه برخورد با فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی، که منشأ آن‌ها غیردینی است، معركة الآراء فرهیختگان شده است. عده‌ای معتقدند این دو علم به هیچ وجه نباید خوانده شوند یا به حوزه دین وارد شوند؛ چراکه انسان را از دین دور می‌کنند و عده‌ای دیگر معتقدند اگر کسی این دو علم را نخواند از فهم بسیاری از اسرار دین محروم می‌ماند و کُمت اسلام‌شناسی‌اش لنگ می‌ماند. در کنار این دو نظر کاملاً نقیض، نظر سومی هست که در کمال متانت و تعادل است و توجه هر عالم منصفی را به خود جلب می‌کند. این نظریه را محمدرضا حکیمی نظریه تفکیک و در ابعادی فراتر مکتب تفکیک نام نهاده است. این نوشته می‌کوشد نگرش حکیمی به مکتب تفکیک را در دو کتاب او مکتب تفکیک و اجتهاد و تقلید در فلسفه بررسی کند و به این پرسش پاسخ دهد که آیا از نظر حکیمی واقعاً پیروان مکتب تفکیک در برابر فلسفه و عرفان منشی معتدل و دور از هرگونه افراط و تفریط دارند؟ به نظر نگارنده نکته‌های نابی در این دو کتاب نفیس بیان شده است که براساس آن‌ها می‌توان حکیمی را یکی از نظریه‌پردازان این مکتب برشمرد.

۲. نظریه محمدرضا حکیمی

نظریه حکیمی بر چند پایه استوار است. اولین ورود او به موضوع توضیح معنای لغوی و تبیین اصطلاح «تفکیک» است. از نظر لغوی تفکیک جداسازی و خالص کردن چیزی است و در اصطلاح، جداسازی معارف و حیانی از ناخالصی‌های علوم بشری است.

۲-۱. طرق معرفت

حکیمی سه راه شناخت معرفی می‌کند: شناخت و حیانی و قرآنی؛ شناخت فلسفی و برهانی؛ شناخت کشفی و عرفانی. با اینکه ارزش این سه روش نفی نمی‌شود و در جای خود بسیار باارزش‌اند، به سبب تفاوت در روش و جنس، بسیاری پیشنهاد می‌کنند آن‌ها از یکدیگر جدا شوند. به نظر حکیمی زمینه تکوّن و عناصر ماهوی و مبدأ پیدایش این سه مکتب یکی نیست، و داده‌های خالص هر یک، بدون دخالت دادن عنصر تأویل در آن‌ها، با یکدیگر وحدت ماهوی ندارند. دقیقاً به سبب همین اختلاف ماهوی تلاش برای جمع کردن این سه طریق معرفتی بی نتیجه می‌ماند.

۲-۲. تلاش بی‌فایده برای یکی شدن وحی و فلسفه و عرفان

مهم‌ترین اساس نظریه تفکیک اثبات ناهمخوانی و جمع نشدن این سه منبع شناختی است و تا این مسئله اثبات نشود، ضرورت جداسازی و تفکیک معارف هر کدام از این سه منبع درک نمی‌گردد. حکیمی

برای اثبات بی‌نتیجه ماندن تلاش بسیاری برای جمع میان این سه طریق معرفتی، یعنی وحی و فلسفه و عرفان، به کلام علامه طباطبایی اشاره می‌کند (رک. طباطبایی، ۱۳۷۸: ۳۰۵/۵). علامه نوشته است کسانی مانند ابن‌عربی، ابن‌فهد، فیض کاشانی تلاش کرده‌اند ظواهر دینی و عرفانی را باهم سازگار کنند و کسانی مانند فارابی و سهروردی خواسته‌اند فلسفه و عرفان را با هم آشتی دهند و کسانی مانند قاضی سعید قمی کوشیده‌اند ظواهر دینی و فلسفه را با هم جمع کنند و کسانی مانند ابن‌سینا و ملاصدرا در پی آن بوده‌اند که همه این‌ها را با هم داشته باشند، ولی با همه این تلاش‌ها، اختلاف ریشه‌ای میان این سه طریق (وحی و فلسفه و عرفان) به حال خود باقی است و کوشش‌های فراوان برای ریشه‌کن کردن این اختلاف نتیجه‌ای جز ریشه‌ای‌تر شدن اختلاف نداشته است (رک. حکیمی، ۱۳۷۹: ۱۴۹).

حکیمی معتدلانه می‌گوید این سخن علامه طباطبایی از اعتبار فلسفه نمی‌کاهد و آن را از فلسفه بودن و اشتغال بر بحث عقلی فلسفی ساقط نمی‌کند، بلکه از اهمیت ویژه وحی پاسداری می‌کند و هشدار می‌دهد که ظواهر و حیانی دستخوش هرگونه تأویل نگردد. با این حال، چنین نیست که میان پیامبران و حکیمان الهی و عارفان همواره دشمنی و ستیز بوده باشد و پیوسته روزگار را به عناد سپری کرده باشند. این سه طایفه همواره مردم را به معارف عالی‌ه فرامی‌خوانده‌اند. فلاسفه و عرفا در طول تاریخ کوشیده‌اند خود را به انبیا و اوصیا نزدیک کنند و در این سخنی نیست. سخن اینجاست که آیا ماهیت علمی و نظری و شناخت مبدأ و معادی که در این سه مکتب عرضه شده، یکی است یا نه؟ باید گفت خیر (رک. همان‌جا).

نگارنده بارها با مخالفان فلسفه مواجه شده است. غالب ایشان فلسفه و زحمات حکما را کاملاً بی‌ارزش می‌دانند. در صورتی که حکیمی می‌نویسد در مکتب تفکیک کسی نمی‌گوید فلسفه و عرفان نخوانید که بی‌فایده است، بلکه می‌گوید در فلسفه و عرفان نمانید و نمی‌گوید تعقل نکنید، بلکه می‌گوید در تعقل کردن مقلد نباشید. او در جای دیگر می‌گوید که موظف به متوقف ماندن در هیچ فلسفه‌ای نیستیم... توقف در هر فلسفه‌ای به معنای مطلق کردن و نهایی کردن آن است و این ویژگی (به حکم عقل) مخصوص وحی است.

۲-۳. حدگرایی علوم

حکیمی در کتاب اجتهاد و تقلید در فلسفه به اذعان بزرگان فلسفه اسلامی همچون ابن‌سینا در تعلیقات و خواجه نصیرالدین طوسی در اساس الاقتباس و شیخ اشراق در حکمة الاشراق به عجز عقل از شناخت تعاریف حقیقی اشیا و همین‌طور اعتراف فلاسفه غربی مانند انیشتین در جهان و انیشتین، آلفرد نورث وایتهد در سرگذشت اندیشه‌ها و برتراند راسل در بزرگان فلسفه به ناتوانی دانش بشری در شناخت

ماهیت و طبیعت واقعی جهان اشاره می‌کند و به این نکته تنبّه می‌دهد که این دانشمندان با اینکه از صاحب‌نظران فنّ خود بودند، به عجز عقل در شناخت بسیاری از حقایق اذعان کرده‌اند و خود عقل نیز نشان داده است که از فهم حقایق عالم ناتوان است. او از همین جا لزوم حدگرایی در مورد علم و فلسفه را گوشزد می‌کند و می‌گوید با این چگونگی‌ها در عالم اندیشه و نظر و تجربه و علم اصطلاحی، ... آیا می‌توان در کار شناخت حقایق به علوم تجربی یا فلسفه‌ها بسنده کرد؟ و به «حدگرایی در علم و فلسفه» بی‌اعتنا بود و در جای دیگر می‌نویسد: «این‌گونه اظهار حقیقت و سخنان بیدارگر انسان‌های هوشمند را از بت‌پرستی قرون جدید، یعنی بت‌پرستی علمی و سقوط‌های شناختی و تقلیدهای فکری و محدودیت‌های ادراکی و انحطاط‌های تربیتی نجات می‌دهد (حکیمی، ۱۳۷۹: ۲۰).

نگارنده می‌افزاید: در غرب، مشخص نکردن حدود علوم تجربی و مقایسه همه چیز با تجربه، در نهایت به انکار حقایق ماوراءالطبیعه و تمام معارف انبیا انجامید. خداناباوری به سبب قرار نگرفتن او در زیر تیغ جراحی، از حد نگذاشتن برای علم تجربی نشئت می‌گیرد. چنان‌که تأویل آیات و روایات نزد فلاسفه و عرفا نیز به سبب این بود که آنان می‌خواستند همه معارف و حیانی را با نگاه فلسفی بسنجند و برای علم فلسفه حدی قائل نشدند و این در نهایت به باور معاد مثالی در مقابل معاد عنصری منجر شد.

۴-۲. تعصب یا اعتدال

حکیمی همان‌طور که چند نمونه از تطورات علوم تجربی را در کتاب اجتهاد و تقلید در فلسفه بیان می‌کند، فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی را از این تطورات دور ندانسته و حتی آن را لازم می‌داند. به نظر او، در واقع تمام علوم بشری در همین راستا هستند و فلسفه و عرفان نیز جزو علوم بشری قلمداد می‌شوند. تعصب در مورد احکام فلسفه و عرفان با تالی‌فاسدهای بسیار همراه است. مشخص نکردن حدود این علوم، باعث غلو در کارایی آن‌ها می‌گردد و غلو در علوم بشری، معلمان و متعلمان این علوم را در محدوده‌های خاص محصور می‌دارد. از طرفی دیگر، عدم تعیین حد در هر علمی باعث تأویل دیدگاه‌های دیگر به نفع آن می‌شود و تأویل تسامح درباره دیدگاه‌های دیگر و تشخیص ندادن خطوط قرمز هر نظریه را در پی دارد و همین خود ضدّ علم و حقیقت است. به بیان دیگر، غلو در فلسفه و عرفان باعث می‌شود آدمی از جهان واقعی به جهان پنداری سوق داده شود. حکیمی برای ملموس کردن غلو در علم و تأویل و نهایتاً رکود عقلانیت، شاهدی می‌آورد:

حکمای یونان درباره شناخت کائنات نجومی، یعنی اعتقاد به وجود افلاک نه‌گانه پوست‌پیزی بطلمیوس، عقول عشره را مطرح کردند و بنابر قاعده مخدوش «الواحد لایصدر عنه الا

الواحد» هریک از نه فلک موهوم را آفریده شده به وسیله یکی از عقول دهگانه مفروض دانستند و عقل دهم را «عقل فعال» نامیدند و آن را مدبّر این عالم شمردند و کارهای جهان را همه به این عقل منسوب داشتند. سپس (با پیشرفت های علمی) که ابعاد عظیم کیهانی تا حدودی معلوم گشت و افلاک نه گانه به پوچی گرایید و انسان فضایی به کره ماه سفر کرد و در آن پیاده شد و راه رفت، همه دیدند ماه سیاره کوچکی است در گوشه ای از این منظومه و این منظومه مجموعه ای است در گوشه منظومه ها و کهکشان های دیگر، و ماه چنین نیست که عالمی تحت آن باشد و عقل فعال مدبر خصوص آن باشد. متأسفانه فلاسفه اسلامی به همان «عقول عشره» و «افلاک نه گانه» اعتقاد پیدا کردند و همه بر صحت آن مفروضات استدلال کردند و پای فشردند و چه رساله ها و کتاب ها در این باره نوشتند (همان جا).

حکیمی در چند جای کتاب اجتهاد و تقلید در فلسفه تأکید دارد که باید سیر تاریخی تطورات دیدگاه های فلسفی بررسی شود. شاید کسی پرسد که این کار چه ارزشی دارد؟ پاسخ این است که ارزش این کار در همین شاهد مثال بالا مشخص می گردد. به راستی اگر حکمای اسلامی می دانستند که «قاعدة الواحد لایصدر عنه الا الواحد» و همچنین «عقول عشره» و «افلاک نه گانه» از چه توهمی نشئت گرفته اند، هیچ گاه برای توجیه این چند قانون پافشاری نکرده و آن ها را به هیچ وجه وارد فلسفه اسلامی نمی کردند (رک. همان جا).

۲-۵. تأویل یا تنزیه

یکی دیگر از پایه های فکر حکیمی، که از آن به نام مکتب تفکیک یاد می کند، جلوگیری از تأویل و منزه کردن معارف و حیانی است. حکیمی حیات و بقای یک مکتب فلسفی را، که بنیان گذار آن نتواند یا نخواهد مکتبی مستقل تأسیس کند، تأویل می داند و این تأویل نه تنها دامن انظار علمای آن علم، بلکه دامن آیات و روایات را نیز می گیرد و از همین رو، لازم است مکتبی در مقابل سیل امتزاج و التقاطها و تأویلها بایستند و به سره سازی معارف قرآنی و حقایق آسمانی و علوم و حیانی اهتمام ورزد (رک. حکیمی، ۱۳۸۲: ۵۰).

حکیمی در پاسخ به این پرسش که «فایده تفکیک چیست؟» می گوید تا هر کس بتواند نظر قرآن کریم را خالص و به دور از تحولها و تطورها و تطبیقها و تأویلها و التقاطها و امتزاجها به دست آورد. دیگر اینکه مکتب تفکیک می خواهد همه بدانند که قرآن کریم برای بیان معارف خود به معارفی خارج از دنیای اسلام، یعنی تکمله و توجیه فلسفی و عرفانی، نیازی ندارد.

۲-۶. تقلید یا اجتهاد

اجتهاد در لغت یعنی سخت کوشی و به کار گرفتن همه توان درباره امری و مسئله ای. مصدر مجرد

آن «جهاد» است که به معنای کوشیدن تا حد خسته شدن است. ابن‌منظور در این باره می‌گوید: «الاجتهاد و التجهاد: بذل الوسع والمجهود» (لسان‌العرب، ماده جهد). در معنای اصطلاحی، «اجتهاد» یعنی کوشیدن تا سرحد امکان برای رسیدن به نظری مستقل درباره موضوعی و مسئله‌ای و در برابر آن «تقلید» و داشتن نظر تقلیدی در مسائل است. طرز نگرستن به هر علمی ما را در موفقیت یا عدم توفیق علمی کمک می‌کند. اینکه ما متعبدانه و مقلدانه یا محققانه و مجتهدانه به علمی بنگریم بسیار مهم است. حکیمی در همین راستا به این مسئله مهم اشاره می‌کند که آنچه باعث پیشرفت علم و متعلم می‌شود، بررسی تحقیقی و اجتهادی مسائل هر علم است نه صرفاً بیان اقوال بدون نگاه نقادانه (حکیمی، ۱۳۷۲: ۵۸).

از نظر حکیمی استدلال غیر از اجتهاد است. انسان ممکن است درباره مسئله‌ای فنی و موضوعی استدلال کند، ولی در آن مسئله مجتهد نباشد، بلکه استدلالش بیان استدلال دیگران باشد؛ مثلاً بسیاری از فلاسفه معاد مثالی ملاصدرا را، که براساس اصولی فلسفی و عرفانی بنا شده است، و دیگر مطالب فلسفی او را مقلدانه بیان می‌کردند، ولی هیچ‌گاه نسبت به آن‌ها نظری انتقادی و اجتهادی نداشتند تا اینکه ۲۵۰ سال پس از ملاصدرا جناب آقا علی حکیم ظهور کرد و به شکلی اجتهادی معاد مثالی را نقد و بررسی کرد (رک. همان‌جا).

حکیمی برای حصول اجتهاد فلسفی به شش مرحله اشاره می‌کند: ۱. نگرستن به نظریه، برون از فضای خاص نظام فلسفی؛ ۲. نگرستن به نظریه با توجه به قابلیت نقدپذیری آن؛ ۳. نگرستن به نظریه، با رسیدگی به نقدهای وارده؛ ۴. بررسی پاسخ‌های نقدها؛ ۵. بررسی شالوده نظریه؛ ۶. اجتهاد آزادانه در کل مسئله.

نکته دیگری که حکیمی به آن پرداخته، مسئله شخصیت‌محوری و مرعوب شدن در برابر بزرگان فلسفه است. او می‌گوید بزرگان فلسفه بزرگانند، ولی نباید مرعوب شخصیت آنان گشت و نهایت همت تنها فهمیدن آرای پیشینیان باشد؛ چراکه اگر همه مقلد بودند، هیچ‌گاه فلسفه اشراق پس از فلسفه مشاء و فلسفه اشراق پس از فلسفه صدرا به وجود نمی‌آمد.

نگارنده اضافه می‌کند که بارها استادان چنان شخصیتی از مؤلف کتاب در نظر دانش‌آموز می‌سازند که به هیچ‌وجه به ذهن او خطور نمی‌کند که بتواند به سخن مؤلف اشکالی وارد کند. عباراتی همچون «فلان فیلسوف اگر پیامبر بود به او ایمان می‌آوردم...» یا «یعنی تو می‌خواهی به فلان عالم اشکال علمی وارد کنی؟!» یا «آنچه تو گفتی را هیچ عاقلی بیان نمی‌کند...» نه تنها هیچ فایده‌ای در سیر علمی ندارد، بلکه مانع آزاداندیشی در هر مسئله‌ای می‌شود. ملاصدرا در کتاب اسفار قبل از بیان نظر خود (قاعده بسیط الحقیقه) می‌نویسد: «این از غوامض مباحث الهیاتی است که درکش بسیار سخت است،

مگر بر کسانی که علم و حکمتی از سوی خداوند نصیبتان شده باشد» (ملاصدرا، بی تا: ۱۱۰/۶). بدیهی است که این گونه سخن گفتن ثمره‌ای جز خارج شدن از بررسی علمی ندارد؛ چراکه طبق گفتار فوق اشکال گرفتن به قاعده بسیط الحقیقه تلازم دارد با اینکه خداوند به مستشکل علم و حکمتی عنایت نکرده است.

۲-۷. نیاز به وحی یا استغنا از آن

استاد حکیمی گفتار حکمای غربی مانند کانت را که گفته‌اند مبانی ایمانی را نمی‌توان با عقل فهمید (باب فهم مابعدالطبیعه بر روی عقل مسدود است) نقد کرده، می‌گوید ما هرگز چنین چیزی نمی‌گوییم بلکه «سخن ما این است که باب فهم هر چیز بر روی عقل مفتوح است (چه طبیعی و چه غیرطبیعی)، لکن توان عقل بر ادراک هر چیز محدود است ... چنان‌که این سینا تصریح می‌کند که عقل حتی از درک حقیقت اعراض ناتوان است تا چه رسد به حقیقت جواهر و سپس مجردات و مفارقات؛ پس (عقل) نیاز دارد به کمک‌هایی بیرون از ذات عقل. عقل همان‌گونه که در درک موضوعات تجربی مادی نیاز به تجربه دارد ... و همین‌گونه که برای درک موضوعات تجربی روحی نیاز به تجربه دارد، در درک کامل موضوعات وحیانی نیاز به امدادهای وحی دارد». از طرفی او در تأیید اینکه عقل توان فهم معارف وحی را دارد، می‌گوید: «اصولاً مخاطب وحی، عقل است و انسان به دلیل اینکه موجودی عاقل و متعقل است، مخاطب وحی قرار می‌گیرد ... بنابراین اگر عقل استعداد درک حقایق ماورای طبیعی را نداشته باشد، خطاب وحی به انسان ... درست نخواهد بود، با اینکه خطاب درست است؛ پس عقل توان درک حقایق ایمانی و تعالیم وحیانی را دارد» (حکیمی، ۱۳۸۲: ۲۴۰).

۲-۸. تفکیک یا اخباری

از دیرباز بعضی بزرگان مکتب تفکیک را به بهانه توجه ایشان به اخبار و روایات معصومین «اخباری» می‌خواندند. حکیمی ابتدا در توضیح اخباری‌گری می‌گوید: اولاً اخباری‌گری یک مکتب فقهی است نه یک مکتب کلامی و معارفی؛ ثانیاً اخباریان با روش اجتهاد و اصول فقه و استفاده از قواعد آن برای فهم اخبار و استنباط احکام مخالف بودند؛ ثالثاً برخلاف مکتب تفکیک، عقل و اجماع را قبول نداشتند و حتی بعضی ظاهر قرآن را به‌تنهایی حجت نمی‌دانستند. او سپس به توجه حکمای بزرگ به ظواهر آیات و روایات اشاره می‌کند: ترجیح معاد جسمانی توسط فلاسفه که موافق با آیات است در مقابل استدلال فلسفی که معاد جسمانی را نفی می‌کند بهترین شاهد التزام بزرگان علم و دانش به آیات و روایات است.

در ادامه، حکیمی این سؤال را مطرح می‌کند که «آیا می‌شود این گونه فلسفه‌شناسان بزرگ را که

حتی مطلبی را که در فلسفه آن را برهانی می‌دانند به صرف مخالف بودن با ظواهر آیات جانب ظواهر آیات و اخبار را می‌گیرند، اخباری نامید؟» هرگز. «باید توجه داشت که مکتب تفکیک نیز همین مشی علمی را دارد و بر آن تأکید می‌کند». او تنبه می‌دهد که «ما همواره باید در نظر داشته باشیم که با داشتن وحی قرآنی و منابع انضمامی قرآن، یعنی سنت و حدیث، راه درست آن است که از منابع سرشار و مطابق با واقع این دو منبع غفلت نورزیم، و در شناخت حقایق دینی و معارف قرآنی محتوای قرآن و حدیث را با آرای فلسفی و عرفانی تأویل نکنیم و استقلال و استغنای معارف و حیانی را مخدوش نسازیم و مرجعیت اهل بیت را، اکنون که مرجعیت سیاسی آنان نادیده گرفته شد، نادیده نگیریم و هرکس را که دیگران را به افکار والای معارف قرآن و اهل بیت و حفظ استقلال این معارف و نیامیختن آن‌ها با آرا و اصطلاحات علوم و فلسفه‌ها فراخواند، به اخباریگری متهم نسازیم» (حکیمی، ۱۳۸۲: ۳۵۰).

۹-۲. تعقل فطری یا اصطلاحی

حکیمی در شناخت دین، دو امر را ضروری می‌داند: تعقل و استناد. اگر تعقل نباشد تقلید است و شناخت دین اگر مبتنی بر «استناد» نباشد توجیه است و توجیه در معرض انحراف است. او ابتدا جنس تعقل را در شناخت دین توضیح می‌دهد. «تعقل» و تأملی که یکی از دو اصل شناخت دین است، و برای شناخت حقایق معرفت دینی لازم است تعقل فطری است، نه الزاماً تعقل اصطلاحی و رایج در علوم و فلسفه‌های مختلف و منحصر به افراد معدود در کل جامعه. او می‌افزاید که «در هر مکتب فکری و هر نحله فلسفی چارچوب فکری خاص و برداشت‌ها و تعبیرهایی پیشنهاد می‌شود و مفاهیم و اصطلاحاتی در همان محدوده پدید می‌آید و عرضه می‌گردد...، اما در تعقل فطری چنین نیست؛ زیرا فطرت در اصل خود با حقیقت‌های نامتناهی عالم هستی و فیض مستمر حالت ظروف مرتبط دارد. انسان باید با تذکرات آفاقی و تأمل‌های انفسی موانع درک فطری و تعقل شهودی را از میان بردارد و به مرحله‌ای از محو موهوم (زدودن اوهام و تصورات مختلف از ذهن و پاک‌سازی ذهن از هرگونه پیش‌فهم و پیش‌فرض و توهم و تصور) و صحو معلوم (کنار راندن معلومات و اصطلاحات و اطلاعات از ساحت فکر و منظر عقل) برسد» (همان‌جا).

۱۰-۲. استناد

اصل عقلانی و علمی دین‌شناسی باید مستند به منابع اصلی دین باشد و منابع اصلی دین دو چیز است: کتاب و سنت، یعنی قرآن و حدیث. ایشان تنها راه دوری از تأویل قرآن را شرح آیات به کمک احادیث می‌داند.

۱۱-۲. تعقل و ریاضت در مکتب تفکیک

معروف است که مخالفان فلسفه در واقع مخالف تعقل‌اند؛ در صورتی که حکیمی تصریح می‌کند که چنین نیست و مکتب تفکیک مخالف تعقل نیست. به باور او، هیچ مکتبی به اندازه مکتب تفکیک درباره عقل و به‌کارگیری عقل و عمل طبق مقتضای عقل و حرکت متعقلانه تأکید نشده است و حتی باید گفت خود مکتب تفکیک مبتنی بر تعقل است. او در پیوست ششم کتاب مکتب تفکیک می‌نویسد: «نفی فلسفه به‌طور عام یا نفی فلسفه به‌طور خاص مستلزم نفی استدلال نیست، چنان‌که نفی استدلال مستلزم نفی مطلق تعقل نیست». او می‌افزاید تعقل در مکتب وحی جایگاه ویژه‌ای دارد اما تعقل واقعی نه تخیل به توهم تعقل. تعقل واقعی تعقل به «فطرت الستی» فعال می‌گردد. در واقع، در نهاد هر فردی یک عقل فعال وجود دارد و تا فطرت محجوب به غرایز است آن عقل فعال نمی‌گردد و توضیح مفصل این نکته در این مقاله نمی‌گنجد.

تصفیه نفس از ارکان اصلی مکتب وحی است، با تأکید بر اینکه تصفیه و تزکیه و ریاضت همه باید طبق موازین شرعی باشند. حکیمی میان «ریاضت عبادی» با «ریاضت صنعتی» تفاوت قائل می‌شود: اگر ریاضت عبادی باشد «کشف صحیح» حاصل می‌گردد و در جای دیگر می‌گوید: «آنچه می‌تواند انسان را از خواطر شیطانی (به تعبیر محیی‌الدین عربی) و اغلاط مکاشفین (به تعبیر علاءالدوله سمنانی) مصون بدارد، ریاضت عبادی است، نه صنعتی» (همان‌جا).

۱۲-۲. اعتدال نظریه تفکیک

عامل اصلی جذب نگارنده به نظریه تفکیک، اعتدال آن است که به چند مصداق از آن اشاره می‌کنم:

- بسیاری از مخالفان فلسفه پرداختن به این علم را اتلاف عمر می‌دانند، اما پیروان مکتب تفکیک نه‌تنها چنین نگرشی ندارند، بلکه خواندن فلسفه را ضروری می‌دانند البته با نگاهی نقادانه و اجتهادی.
- عده‌ای از مخالفان فلسفه به‌هیچ‌وجه چیزی به نام فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی را قبول ندارند و این دو علم را از حیطة اسلامی بودن خارج می‌کنند، اما پیروان نظریه معتدل تفکیک، فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی را از علوم مسلمین می‌دانند و حتی مدعی‌اند در هیچ علمی از علوم اسلامی به این میزان ژرف‌نگری نبوده است.

- مخالفان فلسفه زحمات بزرگان فلسفه را بیهوده می‌شمارند؛ حتی عده‌ای از آنان تفسیر المیزان علامه طباطبایی را بی‌ارزش می‌دانند، ولی حکیمی کوشش‌ها و زحمات بزرگان فلسفه را ارج می‌نهد و به قدری از ایشان به بزرگی یاد می‌کند که گویی با تمام دیدگاه‌های فلاسفه موافق است.

- گروهی از مخالفان فلسفه یا فلسفه نخوانده‌اند یا پس از مخالفت با فلسفه دیگر به سراغ مطالعات فلسفی نرفته‌اند، لکن حکیمی غیر از ۱۵ سال تحصیل فلسفه، ۴۵ سال انواع کتاب‌های فلسفی و عرفان اسلامی را مطالعه کرده و با بسیاری از آن‌ها مأنوس بوده است.

- بسیاری از طرفداران متعصب فلسفه طوری از ملاصدرا و علامه طباطبایی یاد می‌کنند که هیچ متعلمی جرئت نقد نظریات آنان را به خود نمی‌دهند و گمان می‌کند کلام این بزرگان وحی منزل است. حتی خود ملاصدرا در کتاب خود قبل از اینکه نظریه خود را بیان کند، فهم آن را در گرو دریافت نور علم از جانب خداوند می‌داند و این روش به هیچ‌وجه مناسب فضای علمی نیست؛ در صورتی که جناب حکیمی در اوج احترام به اشخاص، به نقد مبانی نیز می‌پردازد.

۳. نتیجه

در مکتب تفکیک لازم است حد تمام علوم بشری از جمله فلسفه و عرفان مشخص گردد تا دیدگاه‌های مخالف و آیات و روایات به نفع آن‌ها تأویل نشود. تعصب به علمی خاص در مکتب تفکیک جایی ندارد و در سایه رواداری، دانش‌پژوه به مجتهد تبدیل می‌شود و از تقلید اجتناب می‌کند.

بررسی سیر تاریخی و کشف سرچشمه مباحث در علم بشری همچون فلسفه و عرفان، دانش‌پژوه را از پذیرش مقلدانه دور می‌کند؛ مانند عقول عشره که برگرفته از هیئت بطلمیوس بود و اکنون ابطال شده است. طبق مبانی مکتب تفکیک، فلسفه و عرفان با کمال ارزشمندی خود نباید به حوزه دین وارد شوند و با معارف دینی بیامیزند؛ چراکه این دو علم بشری مانند تمام علوم بشری همواره در حال تغییر و پیشرفت‌اند، اما معارف وحیانی ثابت و لایتغیرند. مبانی دینی که برگرفته از نص صریح کتاب و سنت‌اند، باید بدون هیچ تأویلی باقی بمانند و دست‌انویز علوم بشری نشوند.

برخلاف باور مشهور، مکتب تفکیک فلسفه را تعقل نمی‌داند، بلکه این مکتب با جدا کردن تعقل اصطلاحی و تعقل فطری، تعقل فطری را راه‌حل فهم درست متون دینی می‌داند. تعقل فطری در سایه محو موهوم و صحو معلوم پدید می‌آید. برخلاف بسیاری از مکاتب دیگر، در مکتب تفکیک، سلوک شرعی همراه سیر علمی است و هیچ‌کدام جای دیگری را نمی‌گیرد. این مکتب با سلوک صنعتی و مرتاضی مخالف است.

منابع

۱. حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۲)، مکتب تفکیک، قم: دلیل ما.
۲. _____ (۱۳۷۸)، اجتهاد و تقلید در فلسفه، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۸)، المیزان فی التفسیر القرآن، تهران: چاپ آخوندی.
۴. ملاصدرا (۱۹۸۱)، اسفار اربعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.





پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی